مُصیبت نامه

سراینده:

علیرضا حسینی

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مُصیبت نامه |
| **نویسنده:**  | علیرضا حسینی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc281871004)

[گفتگوی تبهکار با آقا 4](#_Toc281871005)

[جمکران 6](#_Toc281871006)

[عقل و خرد 7](#_Toc281871007)

[لعنت 8](#_Toc281871008)

[صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!! 9](#_Toc281871009)

[شرک 9](#_Toc281871010)

[افعی مذهب 10](#_Toc281871011)

[ز اسلام به جز نام نماند 11](#_Toc281871012)

[خدایی که من می شناسم 11](#_Toc281871013)

[از دين جدا شويد 12](#_Toc281871014)

[قرآن تو پاره کردی 13](#_Toc281871015)

[کيهان جدا شو از دين 15](#_Toc281871016)

[شعر نو 16](#_Toc281871017)

[خدایا 17](#_Toc281871018)

[در اوهام 18](#_Toc281871019)

[اقيانوس توحيد 25](#_Toc281871020)

[غرق خرافات 28](#_Toc281871021)

[علی واقعی 29](#_Toc281871022)

[آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد 29](#_Toc281871023)

[حُب بدون عمل 31](#_Toc281871024)

[حُب بدون معرفت 31](#_Toc281871025)

[زبان حال مداحان و وعاظ نادان 32](#_Toc281871026)

[از توهم تا حقيقت 32](#_Toc281871027)

[مذهب ما 35](#_Toc281871028)

[گفتگوي واعظ و عارف 37](#_Toc281871029)

[مُحبان عمر و علي 38](#_Toc281871030)

[شك كن 39](#_Toc281871031)

[روحاني شهر 39](#_Toc281871032)

[واعظ و مداح نادان 39](#_Toc281871033)

[اگر . . . 40](#_Toc281871034)

[بترس 40](#_Toc281871035)

[دين الله 41](#_Toc281871036)

[دارم درون سينه ز اندوه آهها 41](#_Toc281871037)

[اي كه با ياران پيغمبر بدي 42](#_Toc281871038)

[كار جاهل 42](#_Toc281871039)

[با جهالت برو تا جهنم 43](#_Toc281871040)

[آخوند 44](#_Toc281871041)

[تقلید و جهالت 45](#_Toc281871042)

[شد قيامت، امامت نيامد 46](#_Toc281871043)

[علي يا شيعه؟ 47](#_Toc281871044)

[منش متعصبين 48](#_Toc281871045)

[شرك و جهل 48](#_Toc281871046)

[جهالت 49](#_Toc281871047)

[خوارج مثل حیوانند 49](#_Toc281871048)

[خوارج 49](#_Toc281871049)

[و تمام است مرا با تو سخن 50](#_Toc281871050)

[روز جزا 51](#_Toc281871051)

[شكوه علي از مدعيان حب او 51](#_Toc281871052)

[خداحافظ 52](#_Toc281871053)

[جمهوري قُلابكي 52](#_Toc281871054)

[كشورم را .... 53](#_Toc281871055)

[سرود ملي انجمن پويندگان راه شرك 55](#_Toc281871056)

[رنگ سياه رنگ عشقه!! 56](#_Toc281871057)

[اسلام ناب آخوندي!! 57](#_Toc281871058)

[توحيد يا شرك؟ 58](#_Toc281871059)

گفتگوی تبهکار با آقا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تبهکاری به آقا گفت روزیسیاست را نقاب دین زدی توکجا دین گفته با چین دوست باشید؟فشار مصلحت یکبار باشدکجا دين گفته آزار و شکنجه؟کجا دين گفته کهريزک بسازید؟کجا دين گفته مکر و حيله بازی؟کدامين دين، بترسد از مخالفدليلش فيلترينگ و جهل و سانسورحدیث و قصه شد بنیاد مذهبنگو مذهب، بگو جهل و خرافهنماد دين اگر ريش است و چفيه[[1]](#footnote-1)منافق پروری کردید اينجاتمام پيروان تو خوارجتبهکاری من با توبه پاک استدل تو سنگ شد آقا ز نیرنگتو آقا نیستی ای بنده­ي جاهستمگر بوده ام من بر تن خودچه شد بر ما که دائم می فرستیمهمین ایران که سویش بود هر روزبر این شاهی که با دین شد سوارتبه هر جا پانهی ترس است ووحشتچرا مردم چنین افسرده هستند؟شده مغز تو پوک از حرف کیهانخدا کی گفته این اوباش، دینند؟تو دشمن پروری آقا ندانیبترس ای خرمگس روزی به ناگاهدو صد لعنت بر آن شاهی که مردهبه ذات حق قسم افکار آخوندسواری می دهی تا کی برادر؟سرت را گرم کردند ای برادرندو مانند خر دنبال آقاتو را فردا چه تلخ است ای برادربپا خیزی اگر از خواب نوشينبه شهد علم، پایان ده به تلخیولایت، مظهر یک شرک ناب استچماق، اقتدارت آهنین نیستتو بستی عقد دائم با شياطينتو خود کوری به آیات الهیفروشی جو، ولی گندم نماییاگر از جانب الله هستیملامت نیست بر ملت، نباشدبله من مخملی، دشمن، براندازسپاهت هار شد، روزی بگیردنظام تو بساطش بر می افتدگمانم شانزده سال دگر وقتکشندت عاقبت چون سوی دوزخنباشد جای تو بالای دوزخکشیدی گند بر ارکان کشورعجب دارم که داری انتظارتو رسم مملکت داری بیاموزببندی گر فلنگت را ببنديمخدا بخشد مرا شاید، تو را نه |  | که من بر خود ستم کردم، تو بر دینتو کاری کرده ای بسیار ننگینو یا روسیه کافرتر از چین؟نه چندین بار و چندین سال وچندینکجا دين گفته فحاشی و توهين؟برای مردم مظلوم مسکين؟کدامين دين کدامين راه و آيين؟چرا لالی بگو با ما، کدامين؟چماق آهنين در زير آستينروایت، کرده دین را زشت و چرکیننگو دین بر چنین پوسیده آییننماد کفر، لابد پوشش جين!برای اينکه دين شد راه تعيينتمام چهره ها بد زخم و آگينولی شد هفت دریا از تو چرکینبه گوش تو نصیحت مثل یاسینتو کوچکتر از این کوچکتر از اینتو یک ملت فنا کردی به صد کینخراج و باج، سوی چین و ماچینخراج و باج، حالا گشته است ايندو صد لعنت بگو ای دوست، آمینتو گويي هست ايران، کشور مينبه هر جا پا نهی، هستند غمگین؟از این تحلیلهای پوچ و پشمیناگر دین این بود، رحمت به بی دینسپاهت احمقانی سر به پایینبه هم کوبد تو را پرهای شاهیندو صد لعنت بر این آخوند بی دیننجس تر باشد از مدفوع و سرگینبیا بر روی زین، ای روی تو زینبه دعوایی که باشد در فلسطیننرو،هُش، های، هو، هر، لاجرم هین!!تو ای خوابیده در اوهام شیرینگریزد دزد، پاورچین ز پرچینبه نور علم تا یک صبح زرینبتی اطراف آن جمع شیاطینکه پای ظلم، کوتاه است و چوبیننهادی نفت را هم شرط کابینتو دین را می کنی تفسیر و تبیین؟بگویی زر، ولی داری ملامینجوازت کو؟ بده يکبار تضمين!علامت بر جبین این شیاطینبه هم خورده دلم از این مضامینتو را پاچه به جای امر و تمکینببین من کی زدم این نکته تخمینشما داريد تا هنگام تدفينبگيرد زخمهای کهنه تسکينکه جايت هست در اعماق زيرينز ری تا قشم، از قم تا ورامیناطاعت، جانفشانی، عشق، تحسیناز آن روبه، ولادیمیر پوتینتمام کوچه ها را شمع و آذينکه من بر خود ستم کردم، تو بر دین! |

جمکران

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون مرکزی برای فسادست جمکرانچون یک بت بزرگ شده نصب رویچاهی است کنده اند در راه مستقیمدرخاک قم به خواب کسی آمدوبه ظلمچیزنديده را زچه ديده‌است توی خوابشد زخم جسم چرکی مذهب زکفروشرکشرک است دین حاکم تاریخ ولاجرمچون این بت بزرگ درآنجا شدست نصبفکر بهائیت شده پیدا از این طریقگر مسجدالحرام شود خالی و خرابازین هلال شیعه به اسلام رخنه هاستمانند قبر و گنبد و فریاد روضه هاصدها هزار زائر و هل من مزید او؟خون شد دل حسين زآخوند وفکر اواین وهم شد عمود خرافات شیعه هاآتشکده خراب شد و قبرها درست!زنها قدیم نذر معابد شدند و حالتوحید ما خراب شده در هوای جهل |  | بازار دین کننده کساد است، جمکراندین طغیان وبت پرستی عاداست،جمکرانجمع کران رسیده وشاد است، جمکرانشیطان به دست خویش نهاد است، جمکرانطفل نزاده را ز چه زاد است، جمکرانشاید علاج درد وضماد است، جمکرانضد خدا و پر ز عناد است، جمکرانهُش دار، بدترین بلاد است، جمکرانبدتر از این به دهر نزادست، جمکرانآن روز شوم، خرم وشادست، جمکرانهر چند یک شعار ونماد است، جمکرانوزر و وبال روز معاد است، جمکرانچون دوزخی سیاه، گشاد است، جمکرانبدتر ز ظلم ابن زیاد است، جمکراناین شرک را نمود ونماد است، جمکرانچون مظهر نبود سواد است، جمکرانچون مرکزی برای فساد است، جمکرانبر بید شرک، وحشت باد است جمکران |

عقل و خرد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیشب به سرم آتش عشقی زحق افتادقرآن چو گشوديم، مفاتيح ور افتاد  |  | در حالت بيداری، بر تن عرق افتادحق آمد و با آمدن او ورق افتاد |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد |  |
| در آن ورق پاک، چنين بود نوشتههر چند علی جانم در ناف بهشتهاز چنگ توهم، دل خود را بکن آزادآخوند تورا مثل خودش احمق وخر کرددزدید تو را ايمان، پس گوش تو کر کرد |  | در جنب خدا صحبت اغيار چه زشتهآخوند به دوزخ بشود سرخ و برشتهبا عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتادبا قصه و افسانه به تاريخ سفر کرددر کشور تو فتنه و اندوه و شر افتاد |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد |  |
| کام و دهن از نام خدا یافت حلاوتبا وحدت وتوحيد نکن جنگ وعداوت |  | باغ و چمن از یاد خدا یافت طراوتچون ملت تو تجزیه گردیده و بر باد |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد |  |
| حوران بهشتی را با شرک چه کار است؟اعمال شما موجب بیزاری و عار است! |  | خیل ملک ازجمع شیاطین به فرار است!شد بتکده ها از طرف شیعه چه آباد |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد |  |
| من دوست تو هستم نه دشمن دينتتو فحش به من دادی از شدت کینت  |  | باشد که خدا باشد همواره قرینتاین نکته زیبا را از من مبر از یاد |
|  | با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد |  |

لعنت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جنتی بر حماقتت لعنتگفته ای آیتی ز اللهمهفته وحدت نمایشی استمنشاء فتنه ای و غصه و شرمی کنی انقلاب مثل خرهمت تو مضاعف و پوچ استدیده تو ندیده جز دشمنخنده هایت چه موذیانه شدهبمب و موشک برای تو شوکتبچه های شما اگر دزدندعصمتی نیست در ولایت توبی بصيرت بدون برنامهچشم تو پر ز مکر و بی شرمی |  | هاشمی بر سیاستت لعنتبر تو و شکل آیتت لعنتتفرقه، بر جماعتت لعنترهبرا بر ولایتت لعنتهموطن بر حماقتت لعنتبر سراپای همتت لعنتبر تو و بر شماتت لعنتخامنه بر خباثتت لعنتبر سراپای شوکتت لعنتبر تو و اهل و عترتت لعنتهست اگر، پس به عصمتت لعنتبر سراپای حکمتت لعنتبر سراپای حیلتت لعنت |

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدهزاران جمعه می‌آيد، نمی‌آيد کسیبعد قرآن و پیمبر حجتی دیگر نبودبی پدر شاید بزايد چرخ بازیگر ولیجز خدای پاک ستار العیوب بی بدیلاینهمه ظلم وتو دراوهام خود خوابیده‌ایکار مذهب نیست جز آلودگی و تفرقهقصه وافسانه وحرف وحدیث روضه هاچون عمل بافکرصالح هست تنها راه توبشنود آخوند اگر این شعرهای آتشینمکتب آخوند با توجیه و مکر و سفسطهکاش می آمد که تا آخوندها رسوا شونددر خیالی خام اجداد تو مُردند ای عزیز |  | نور کی با خدعه می‌آید؟ نمی‌آید کسیچون تو را تغییر می باید، نمی آید کسیطفل بی مادر نمی زاید، نمی آید کسیکس تو را هرگز نمی‌پاید، نمی‌آید کسیذره‌ای شک کن دلا، شاید نمی‌آید کسیدین ز روی عقل فرماید نمی آید کسیجهل روی جهل افزاید، نمی آید کسیاین ندا از عرش می آید، نمی آید کسیخشمگین دندان خودساید، نمی‌آید کسیدین تو با قصه آلاید، نمی آید کسیمشت آنها وا شود شاید، نمی آید کسیصد هزاران جمعه می‌آید، نمی‌آید کسی |

شرک

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به غیر از حق توکل، شرک باشدفروریزد بنای شرک در ظلممده نذر و مزن بر سینه و سربنای شرک آمیز ولایتاگر شد ملت باهوش با نفتشریعت با ولایت بند آمدزیارتخوانی و گنبد پرستیامام غائب حاضر چو اللهنخواندی قل هو الله و احد توهمین اندوه و زاری توی هیاتبرای مشرکین بت واسطه بودبه غیر او مبند ای دوست امیدمدران چشمهایت را چو کافرفتاده گند بر ارکان کشوردر اینجا ساده بینی یک فریب استضریح و گنبد و جار و هیاهوبر این ظلم سراپا مکر و نیرنگنکن تقلید مثل گوسفندان |  | نباشد گر تعقل، شرک باشدکه آغاز تزلزل، شرک باشدکه این اعمال در کل شرک باشداگر دیدی که شد شُل، شرک باشدفقیر آسمان جُل، شرک باشدبرای اینکه این پُل، شرک باشدچنین اعمال در کل، شرک باشدبدان ای گیج مُنگُل، شرک باشدکه ضد سوره قُل، شرک باشدهمین مداح بلبل، شرک باشدبه غیر حق توسل، شرک باشدبه غیر او توسل، شرک باشدمزن بر من چنین زُل، شرک باشدز تهران تا به آمُل، شرک باشدکه آغاز تساهل، شرک باشدورای هر تجمل، شرک باشدنشو ساکت تحمل، شرک باشدبیا بیرون ز آغُل، شرک باشد |

افعی مذهب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افعی مذهب به‌روی گنج دین‌افتاده استاز برای قصه هایی زشت و سرتا پا دروغبیرق بدعت شده بر دستهای ما بلنددردل بی نور ما میل خرافات است وبساقتصاد ما فلج از مشرکین بی خدامثل خون زهرخرافات است در رگ‌ها روانادعای فضل و دانشمندی و ایمان کندآب دانش شست خاک جهل‌ودیدم فاجعه |  | در میان مسلمین غوغا و کین افتاده استاختلافی پوچ اندر مسلمین افتاده استدین ز نادانی ما روی زمین افتاده استدر سر بی مغز ما تنها همین افتاده است تا گذار تاجران برخاک چین افتاده استگرچه‌جای مُهرها روی جبین افتاده استاحمقی که روزی از ماء معین افتاده استافعی مذهب به‌روی گنج دین افتاده است |

ز اسلام به جز نام نماند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقتی که برای عشق فرجام نماندآزاده که در بند شکفتن می خواندبستند در خانه آزادی رادین را به سراپرده قدرت بردندهیهات در این قوم به جز دیو نبودسی سال گذشت ای خداوند چرا |  | ساقی که برفت، صحبت جام نماندچون خواند اگر چه رفت ناکام نماندانگار کسی برای اعدام نمانددر مسلخ مصلحت که اسلام نماندافسوس ز اسلام به جز نام نماندیک روز قشنگ و خوب و آرام نماند؟ |

خدایی که من می شناسم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن خدایی که می شناسم منخالی از زحمت خرافات ودشمن متولیان مذهبدوست آن کسی که آزادستدور از هر خرافه و مسلکضد آخوند و قصه و تاویلبابی از واسطه ندارد اواز زبان بازی و تقلب دورعاشق اتحاد نوع بشرحامی پیشرفت و آزادیدین مطلوب او، محبت و عشقوا کُند هر چه غُل و زنجیر استچون نباشد به غیر از او اللهغیر از این لا هر آنچه آری هستنه نماینده دارد و نه بابحجتی نیست غیر قرآنشهست در ملتی که آگاهستهست در ملتی که آزاد استهست در ملتی که خوشحال استهست در ملتی که با هم خوببا خرد دوست، از جهالت دورآنکه آزاد شد ز روی جهلنیست آزادی و اسارت بودوعده شخص غایب موهوماين خدایی که می شناسی توآن خدایی که می شناسم من |  | آن قدیمی ترین خدا باشدراه او از شما جدا باشددشمن هر چه دین نما باشداز اسارت، رها رها باشدهر کجا هست او شفا باشدساده و پاک و بی ریا باشدهر چه نزدیکتر به ما باشدروشن و خوب و با صفا باشدشاهد رنج عصر ما باشددور از غصه و جفا باشدکار محبوب او، وفا باشدنه بلا مانع بلا باشدآستانش حریم لا باشدآری آری ، روا روا باشدبی سر خر جهان تو را باشدعقل تو نیز پیشوا باشدملتی که درد آشنا باشدسمت آزادیش خدا باشدغصه هایش به زیر پا باشدمتحد، پاک، باحیا باشدمنِ او مُرده، فکر ما باشدنیست او زنده، او فنا باشدآنکه نادان و بی حیا باشدوعده ای پای درهوا باشدشرک و موهوم و ادعا باشدآن قدیمی ترین خدا باشد |

از دين جدا شويد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دین جدا شویدچرک سیاست رارهبر، کجا تو دینیتو آفت زمینیکیهان[[2]](#footnote-2) جدا شو از دیناز فتنه تو خونیناز دین شدید خارجایران برای دنیاطیف شکنجه گرهابی بار و بر شمایید |  | شرم از خدا کنیداز دین جدا کنیدتو در پناه چینیسرنیزه ای، همینیای ننگ دین و آیینتهران سیاه و رنگینای بدتر از خوارجشد بابی از حوائجای کاروان خرهاای لایق تبرها |

قرآن تو پاره کردی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دین را خراب کردیاسلام، نردبان شدسگ رفت و گرگ آمداسلام شد پیاده |  | در پوشش سیاستتا قله ریاستاین گله را حراستآنرا سواره کردی |
|  | قرآن تو پاره کردیقرآن تو پاره کردی |  |
| شد پاره عکسی[[3]](#footnote-3) و ماآن کشته های جنگشکو آب و برق مفتی؟[[4]](#footnote-4)سوی عراق و لبنان |  | فریاد بر کشیدیمانگار ما ندیدیمما واقعا پلیدیمگویی اشاره کردی |
|  | قرآن تو پاره کردیقرآن تو پاره کردی |  |
| افسوس چهره دیناندیشه های قرآنآن وعده های گندهدر پستی و دنائت |  | از فکر تو خراب استبا کار تو سراب استنقشی بروی آب استما را ستاره کردی |
|  | قرآن تو پاره کردیقرآن تو پاره کردی |  |
| انداختی شکافینقش هلال شیعهاز این نفاق دینیترس یهودیان را |  | در سرزمین اسلامجنگ است و بمب و اعدامشد صهیونیست خوشکامتو خوب چاره کردی |
|  | قرآن تو پاره کردیقرآن تو پاره کردی |  |
| رنج و فساد و تبعیضمعتاد و دزدی و قتلنرخ تورم و فقرخود را علی نمودی |  | ایران ما گرفتههر گوشه جا گرفتههرساله پا گرفتهظلمی دوباره کردی |
|  | قرآن تو پاره کردیقرآن تو پاره کردی |  |

کيهان جدا شو از دين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای نطفه پر از کینای لات بی سر و پادوزخ برای تو کمصدها هزار لعنت |  | ای ننگ دین و آیینبا پنجه های خونینبا مرگ و لعن و نفرینبا صدهزار آمین |
|  | کیهان جدا شو از دینای ننگ دین و آیین |  |
| با شستشوی مغزیبا قصه های دینیبا سردبیر احمقروسیه حامی تو |  | خوانندگان جاهلدر یک قیاس باطلچون خر فتاده در گلحامی دیگرت چین |
|  | کیهان جدا شو از دینای ننگ دین و آیین |  |
| رهبر علی شد و اوشیطان فریبتان دادچون می رسی به دوزخبرخیز از این توهم |  | گویی شدست مالک!در یک قیاس مهلکای دیو : کیف حالک؟از خوابهای رنگین |
|  | کیهان جدا شو از دینای ننگ دین و آیین |  |
| بی شرمی و وقاحتهیزم کش جهنمتا کی دروغ و وعدهبازیچه سیاست |  | از حد گذشت آریمانند اسب گاریتا کی فریبکاریشد کار منبر و دین |
|  | کیهان جدا شو از دینای ننگ دین و آیین |  |

شعر نو

**(فاجعه نه دی ماه 1388)**

رفت آزادی به دار

مصلحت شکل چماق

دشنه تیز سیاست ذبح کرد

پیرو اسلام را

ریخت اشک و ناله ها تمساح کرد

گفت : وا اسلامها

زنده گردد گر حسین

تیغ تیز خویش را

می زند بر گردن کفتارها

این گروه احمق مداح ها

این عزاداران هیاتهای مرگ

بت پرستی ها و منبرها و مرقدهای شرک

این یزیدی ها به زیر نام عاشوراییان

ابن ملجمهای کیهان

شمرهای اطلاعات و بسیج

مردم نادان و گیج

می شود تاريخ ، تکرار و دوباره

می­شود مرتد، منافق، خارجی، عامل بیگانه، وهابی : حسین! يا مير حسين؟

در نه دی ماه تحت نام دین!

چون حکومت هست در دست ولی امر

پس خليفه حتما اوست!

نائب بر حق شخص غائب اوست!

ذوب شو در او و گرنه

ما تو را در کوره جهل و تعصب ذوب گردانیم

پس نمی آید حسین

همچنانی که نمی آید به ذات حق قسم

مهدی موهومتان

ای برادر تا نخواهی هیچ تغییری نیابد اتفاق

می شود چین بر سر نفت تو چاق

تا که فکر و ذهن تو لاغر شود

مصلحت شکل چماق

رفت آزادی به دار

خدایا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در رهت از من هزار بار سجودشور دانش به عشق پاک کشیدرفت بی تو هزار سال به بادمی­چکد نور در هوای غروبمی­شود چون یکی به پایان رفتبا تو از هیچکس ندارم باکبر من از تو هزار بار سلام |  | شادی من تو را چه خوب سروددر کویر دلم هزاران رودمی وزد همچنان از آنجا دودچشمها در سکوت ناب غنودهمه آنچه بود و نبودبی تو اما چه سود چه سوددر رهت از من هزار بار سجود |

در اوهام

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به شوق اینکه با تو دوست باشمبرای پول یا حفظ مقاممبه نام تو کمک کردم به مردمبه دنبال اساطیر و خرافاتبه روی منبر و پشت تریبونهر آنکس حرف تلخی زد به تندیهر آنجا موجب مطرح شدن بوداگر چه زشت و کوته فکر بودمگرفتم زهر از چشم مخالفولی افسوس چون در بستر مرگهدف تغییر فکر پوک من بود |  | خودم را وقف معبدها نمودمکمر را بارها دولا نمودمچه هیاتها که من بر پا نمودمبساط شرک را احیا نمودمهزاران خطبه غرا نمودمکشیدم نعره و حاشا نمودمخودم را توی آنجا جا نمودمخودم را جانب بالا نمودمبرای خلق واویلا نمودمبفهمیدم که من بی جا نمودمولی من خویشتن را وا نمودم |

**این هم یک ترانه به لهجه اصفهانی در پاسخ به یاوه‌های شاعری متخلص به قاضی و آخوندی موسوم به مهدی دانشمند[[5]](#footnote-5) البته به یاد داشته باشید نام اصلی ابوجهل نیز ابوالحکم بوده است:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مي گن[[6]](#footnote-6) يکي دوباره قاضي شدهمردم ما هميشه قاضي ميشن[[7]](#footnote-7)قاضي وکيل مدافع حاجي شدآيه اومد که حاجيا فرشتن[[8]](#footnote-8)قاضي جونم حاجيا پوشالين[[9]](#footnote-9)يک بُز گَر[[10]](#footnote-10) گله رو گر مي کوندامــام صـــادق گفته: اي خداآدم لختي[[11]](#footnote-11) کسي رو خر نکرددينو[[12]](#footnote-12) نکرد ملعبه[[13]](#footnote-13) سياستآدم عادي ادعا ندارهباعث گمراهي ما نميشه[[14]](#footnote-14) بدی اديسون رو نگين[[15]](#footnote-15) اينهمهروزی قيومت که خدا قاضيهآقاي قاضي کلاهتو باد بردتو فکر ارشادی خودت باش و بسهميشه هم تنها به قاضي نروشوخي با آيه هاي قرآن نکون[[16]](#footnote-16)قاضي جونم مثل خوارج شديشوما[[17]](#footnote-17) هميشه توي حاشيه اينآخوند تو روضه ها دادت مغز خر؟پوک شده مغزت پاي منبر، جونماز وقتي که تو قائم دين شديهيتلر و شمر مثل همن[[18]](#footnote-18) برادرفکری شوما هميشه جا مي زنهبه فکر بدبختي حالا نشدهر کسی که درس نگيرد ز تاريخبه سيخی کينه توزی و اغتشاشهمه يا دشمنن يا دوست، حرف بوشاز روزيکه انرژيمون هسه شد[[19]](#footnote-19)شوما که اينقد بال بال می کونيناينهمه گُشنه[[20]](#footnote-20) توي کشور داريمبا مسلمين عجب شدين متحدمن چی می گم، شيعه با شيعه بده[[21]](#footnote-21)تو دلدون[[22]](#footnote-22) وقتی يه چيزی ديگس وقتیفرقی فلسطين با چچن، چی چيس؟[[23]](#footnote-23)يه نوع پدر سوختگيس[[24]](#footnote-24) تقيهبمب اتم می سازيم با تقيهاز اين طرف عمرکشون می کنينبرق نشد مفت و نشد آب جفتبه دشمن و جنازه چون زنده اينمرده کشي کار شب و روزتونرنگ سيا براتون[[25]](#footnote-25) رنگ عشقهعشق شما اسخون[[26]](#footnote-26) و پلاکههميشه دنبال رنگ سياهينفکر شوما منحصر قصه هاس[[27]](#footnote-27)اصولی دينی تو، حديثی دروغاونچه فلان بن فلان گفت و دوختبزرگترين مشکلتون بقيعه[[28]](#footnote-28)به جاي قرآن، تو مفاتيح بوخون[[29]](#footnote-29)کنار ابن ملجمي قاضي جونقبرا و مرقدا رو آباد کونين[[30]](#footnote-30)خونه خرابيم و به فکر قبريمبزرگترين مشکلشون بقيعن[[31]](#footnote-31)ملاک حق اشخاص نيستن داداشهر کسی که کتاب نخوند، خر می شهبه فکری عقلش، مثی فکری شيکمکتاب بوخون اگر تو مردی پا مناِند[[32]](#footnote-32) خوارجن[[33]](#footnote-33) گروه کاوه[[34]](#footnote-34)تمومشون شبيه ابن ملجماز راه کربلا گرفتين قدسا؟من چی می گم خزر ز چنگمون رفتسيصد و شص روز و چهل تا دههبه جاي کعبه دور مرقد نچرخبه جاي فکري شبي اولی قبرنتيجه کار شوما فسادهمنقل و ترياک و شراب و سرابهر کي مخالفت کوند[[35]](#footnote-35) غربيسحکومتو[[36]](#footnote-36) امر به معروف کونيندين شوما گريه و اشک و زاريفايده نداره با شوما نصيحت |  | قاضی که نه، زيادی راضي شدهجاي خدا نيشسته[[37]](#footnote-37) راضي ميشنغرق خرافه بود ولي ناجي شدچون حاجين همه ناف بهشتناکثرشون خوبن ولي خالينحاجي خر کُلي رو خر مي کوندعابد خر کمر شيکسته[[38]](#footnote-38) مرابا اسم دين گوش کسي کر نکردنقشه کوجا[[39]](#footnote-39) کشيد برا رياست؟رابطه اي که با خدا ندارهنائب بر حق خدا نمي شهنمک حرومي نکونين[[40]](#footnote-40) اينهمهخودش مي گه از چه کسي راضيهسرگرم ديگرون شدي، دلت مردسرک نکش[[41]](#footnote-41) اينهمه تو کار کسبرو، ولي از خود راضي نروشاعر درباري، بيگير استخونزدي تو حاشيه و خارج شديمثل خوارجين، بي ريشه اينبراي حرف حق شده گوشت کر؟آخوندمي‌خاد[[42]](#footnote-42) خر بوموني[[43]](#footnote-43)، خر، جونمقاضي جونم، مزاحم دين شديمثل تو و خوارج کله خر[[44]](#footnote-44)پرسه[[45]](#footnote-45) توي گذشته ها مي زنهرفت توي تاريخ و ديگه پا نشدعاقبت اونو[[46]](#footnote-46) می کِشندش به سيخجای کتاب طناب می بندن[[47]](#footnote-47) به پاش[[48]](#footnote-48)يا خودين يا بيخودي، اينم روش[[49]](#footnote-49)تموم دنيا بِرو ما بسه شد[[50]](#footnote-50)زباله هاشرو کوجا چال می کونينپول نفتو توي عراق مي بريمسُنيای[[51]](#footnote-51) داخلی هم شدن ضدآخوند توی کشورمون گند زدهعمل می افتين به فِس و فِس[[52]](#footnote-52)دينی سيا، سياستی دينيس[[53]](#footnote-53)اين عملی آدمای[[54]](#footnote-54) شقيهبرادعی مونده[[55]](#footnote-55) تو اين رويههفته وحدتو خزون می کنينخونی جوونا[[56]](#footnote-56) به زيمين[[57]](#footnote-57) ريخت مفتداداش گمون کنم[[58]](#footnote-58) که بازنده اينزنده کشي مرام و ايمونتونخاک بسر اونکه اينو نوشتهبه جاي آسمونا[[59]](#footnote-59) زير خاکهمنتظر يه معجزه ز چاهينحرف و حديث و غم و افسانه هاسقصه و تاريخ، مثی[[60]](#footnote-60) کشک و دوغدين تو را برد به يغما و سوختکاراي شيعه[[61]](#footnote-61) چقده[[62]](#footnote-62) فجيعهجهل مرکبو بيگير، توش بومونچون مثي اون کله خري، مثل اونبه داد ماها برسين[[63]](#footnote-63) مسلمينخدا چيه؟ تموم ماها گبريمتا بسازن[[64]](#footnote-64) يه بتکده سريعنعلي گفته، مي فهميدي تو اي کاشبرای حرفی حق، گوشش کر می شهملت اگر بود، کوجا بود ستمتو زندگی اگر نبردی با منرييسشون خيلي شبيه گاوهتعصبا زياد و عقلاشون کموقتش گذشته، نمي خورين قرصادريايي آبی قشنگمون رفتفکر شوما سياهه، خيلي اههتوي صراط مستقيم بد نچرختو روز روشن نشو اينهمه گبربراي دنيا نکونين افادهخودکشي و طلاق و فقر و عذابيا سنيس يا کافری حربيس[[65]](#footnote-65)سياسي ميشين و ميرين[[66]](#footnote-66) تو اوينبه ظلم حاضر ديگه کار نداريدوا نداره ويروس حماقت |

اقيانوس توحيد

خانه ای داشتم از جنس بلور

ته یک جاده دور

روی یک صخره تیز

روبروی اقیانوس نور

خانه اما تاریک

یک شب سرد زمستانی

خواب می دیدم من

خواب یک کشتی سرخ

لنگرش عقربه های ساعت

بادبانش امید

ناخدایش بینش

دیده بانانش عقل

ملوانانش عشق

و سکاندارش کودکی دریادل!

و اسیرانش : حرص، تفرقه، کینه، خشم

در فرار از ساحل

صاف می رفت به سوی خورشید

سوی شهری از نور

شاید از جنس بلور

با صدائی ناگاه

من پریدم از خواب

نیمه شب کیست که می کوبد

در این خانه تنهایی را؟

می کَُند آشفته

خواب زیبای مرا؟

شاید این شیطان است

آمده تا که بدزدد از من

گوهر قیمتی دانش را

معنی ایمان را

شادی و جوشش را

گفتم اما نه

زیرا شیطان

بی صدا می آید

خانه ام با خداست

بی خدا می آید

بستر خواب رها کردم و افسوس کنان

بی خیال و آرام

بگشودم در را

کولی رمالی

فال بینی دیدم

خسته از خاطره ها

خواندن و رفتن ها

ایستادست و به من خیره شده

نه به لب لبخندی

نه به چشمش اشکی

دست من را بگرفت

گفت با لحن شعر:

نیست آینده تو

در کف دستانت

نیست حتي پيدا

طرحی از یک امید

جز سفر سوی قبر

نیست پیدا چیزی

و کمی هم تکرار

شب و روز و شب و روز

دست من را انداخت

گفت با طعنه تلخ

خواب، یار مرگ است

تو بهاری ای سبز

خیز ای دریا دل

که زمستان تو صدها سال است

نرسیده به بهار

پشت بهمن مانده

خنده پاک عمو نوروزت

و تو در خواب و خیالی برخیز

کار تو فریاد است

مرگ را آتش زن

دیو را بیرون کن

مرد هستی یا زن؟

ساحل این دنیا

نیست جای لنگر

یا سرافرازی کن

یا در این ره ده سر

گفتم ای تنها مرد

شاعر تنها گرد

تو بمان من رفتم

خانه ام را بشکن

می روم اینک من

مثل ققنوسی پاک

می روم تا ساحل

می روم تا دریا

می کنم آشفته

خواب شیطانها را

به خدا طوفانی در راه است

که به هم می کوبد

کشتی دزدان دشمن دریاها را!

غرق خرافات

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای غرق خرافات، ولایت شده دینتدنبال احادیثی، جعلی چو دویدیافسانه ز تاریخ، شده وهم و خیالتاین قبر پرستی ها، سرمایه پستیآخوند به توجیه، تو را داد فریبتچون مرگ رسد آری، چشم توشود بازیک نکته بگویم، که بخندند خلایققبر است تورا قبله، شرک است تورا راهتوحید ندارید، شما قبر پرستان |  | اسلام سلام است، جنایت شده دینتناراضی و کین توز، شکایت شده دینتچون عقل ندارید، حکایت شده دینتقرآن شده حاشیه، روایت شده دینتیک مشت خیالات، برایت شده دینتآن وقت بفهمی که، سزایت شده دینتدر شرک و خرافات، عزایت شده دینتلعن است تورا شیوه، سعایت‌شده دینتای غرق خرافات، ولایت شده دینت |

علی واقعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برعکس شیعیانش، قرآن امام او بودنامش علی، پیامش، توحید با عدالتکی‌قبر قبله‌اش بود؟کی‌سوی شرک میرفت؟وقتی خراب می‌کرد، هرجا که قبر وبت بودتوحید فکر او بود، الله ذکر او بودای پیرو خرافات، با هر حدیث جعلی |  | خوش‌خلق وضد نفرین،وحدت پیام اوبوداخلاق نیک و عالی، تنها مرام او بودمست ازشراب توحید، لبریز جام اوبودچون ذکر قل هوالله، تنها پیام او بوداصحاب یاور او، سنت قوام او بودکی می رسی به او که : قرآن امام او بود |

آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـدجـاي تبليـغ عشـق يــا ايثــــاردشمـن زنـده را رهــا کـردنــدجـاي فکـري بــراي آينـــــدهجـاي فکـري بــراي ايـن دنيــادشمـن زنــده را رهــا کــردندصبح تا شب ز مرگ دين خواندندخـودشـان، رهـزنان ديـن بـودندچـارده قـرن، صـد فـرقه شدند!خنـده دار اسـت دشمنـان ديــنايـن خـوارج، بـه اسـم حـزب اللهفکـر اينهـا شبيــه شيطـان اسـتگـوش خــرهــا به پاي منبرهــانــام علامــه را عَلَـم کــردنـــدجــاي پــرداختـن به اصل دينمغـز اسـلام را تهــي کـردنــدبـــر شمـا در ستيـــز بـا اسلامره بـه بيراهه مي برند ايـن قـوموه چه شيطاني است اين افکــارفکـرشان، تيـره بـود و بيهـودهجاهلنـد و بــه نـام اهـل البيتسخـن عقـل را کفـن کـردنـددوست چيـن و شوروي گشتند**هر چه دولت که کافر و گبر است**پشـت پـرده چـه کارها کردند |  | صبح تا شب، از آن و اين گفتندقصه هايي ز خشم و کيـن گفتندلعن و نفـرين بـه مومنيـن گفتنداز گذشتــه بـه سوز ديـن گفتنداز جهـان هـاي واپسـيـن گفتنـدلعـن و نفـريـن بـه مومنين گفتندخودشان، ترک علم و ديـن گفتندغـرب را دزد در کميـن گفـتنـدديگران را چــرا لعيــن گفتنــد؟سخنـانـي چــه آتشيــن گـفتنـدنــام خـود بـا خـدا قرين گفتندچهـره‌هـا نيـز اينچنيـن گفتنــدمفـت ديـدنـد و يــاسيـن گفتندپـوشـش جهـل را چنيــن گفتندچـارده قـرن، فـرع ديـن گفتندآن فقيهـان کــه اينچنين گفتنـدکـافران نيــز آفــريــن گفتنــدگـرچـه از رب العـالميـن گفتنـدگـرچـه بـا نـالـه اي حزين گفتندذکـرشان را بـه قصد کيـن گفتندسخنـانـي بـه کفـر، عجين گفتندحرف احســاس را يقيــن گفتنـدتـَـرک اسـلام و مسلميـن گفتنـدبـا شمـا يــار و همنشيــن گفتنـدآمـدنـد و بــه مـا ز ديــن گفتند |

حُب بدون عمل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عمل |  | شاكـي بـي مدعاستطبـل بـدون صـداستجمله خطا در خطاسـتدم پــا در هــواسـتمثـل نفــاق و ريـاستخواب و خيال و خطاستمـايــه شـر و بـلاسـتراحـتــي و ادعـاســت فكـر سـراسـر خطاست |

حُب بدون معرفت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عمل،‌ نيست برادر امانحب بدون شناخت، راه به جايي نبردحب بدون عمل، پوچي و درماندگيستحب بدون عمل، خوب ولي آرزوستحب بدون عمل، شاه بدون سپاهحب بدون شناخت، شاكي بي مدعاستحيف كه بسيارداشت، ملت من انحراف |  | نيست تو را ياوري، غير عمل در جهانكشتي بي لنگر است، قايق بي بادبانمايه گنديدن است، پيكر بي استخوانخواب وخيالي خوش است، سودندارد بدانكاتب بي كاغذ است، قاضي بي پاسبانطبل بدون صداست‌، جسم بدون روانمن چه بگويم از اين، درد بدون بيان |

زبان حال مداحان و وعاظ نادان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما براي اختلاف آمـاده ايـممـا بـراي فصل كـردن آمـديـممـا درون را ننگريـم و حــال راهر كه هر چيزي كه در تاريخ گفتچون خوارج، ديد ما گنجشكي استمـا ابـوجهليم در باطن چه سود؟شد ابوجهل از شماها رو سفيــدزشتي خود را فرامش كرده ايـمجاهليت بـا تعصـب در عجـم!شد عرب از جاهليت چون رهـادشمـن زنـده رهـا كرديم مـاظلم اکنون را فرامش کرده ايمروي مشتي قصـه و افسانه مـا |  | نـــي بـــراي اتحاد آمــاده ايــــمنــي بـــراي وصـل كــردن آمـديممــا بــــرون را بنگــــريم و قال رامورد تاييد مـا شد حرف مفتفكرهاي ما سياه و زشت و پـستنـام عـــلامـه نقـاب جهـــل بــوددر جهالت بي گمان: هل من مزيـد؟سـر بـه تـاريـخ عـربهـا بـرده ايـمشـــرم دارم از كتــــاب و از قلــمفـارس آمـــد انــدريـن وادي چـرا؟سر بــه امـوات کسـان بـرديـم مـاسـر بـه تـاريـخ عـربها بـرده ايـمخلق را كـــرديــم هـي ديـوانه ما |

از توهم تا حقيقت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت شخصي: عمر بـود کـافـرغــاصـب بـــارگـاه خـلافــتقـاتــل فـاطمـه از سـر کيــنگفتم: اي دوست يک لحظه خاموشزيـــر تبليـغ مــداح، مـــُرديبـارگـاه خـلافـت، خيـال استحرف تـو کفر و وزر و وبال استمست مشتــي خيـالات خاميگـر عمـر يـا ابـوبکر، بـد بودهمنشيـن علـي و مـحمـــدآفـريـن بـر محمـد از اينکارحـاصـل دستـرنـج محمــدبـَه بَـه از دست پرورده هايتحـاصـل سالهـا رنج احمــدگـر عمـر، قـاتـل فاطمه بُدكـه شود همسر قاتـل ام كلثوم؟کـه دهد دخترش را به قاتل؟عقـل تو دست مداح احمقگـر علـي بـود اول خليفـهدر سقيفه که بودند؟ انصارمـدح آنهـا به قرآن نموداردر سقيفه كه بودند؟ انصاريكصد آيه به تمجيد اصحابمدح آنها بـه قـرآن، نمودارجملگي كوردل، جمله بيمـاريك شبه ناگهان ضد قرآن؟نيست اندر سقيفه روايــتنيسـت آنجا سخن از وراثتنه سخن از غدير است و بيعتنـه سخن از روايـات جعـليبود علي مشورت ده به ظالم؟نيست علامه، جهاله است اينمستمعهـاي تـو پـر جهـالتعقـل تـو بنـد قـلاده ها شددور از واژه‌هــاي خــدا شدمنطق و مدرکت، فحش و نفريننــام خـود در تبـاهي نوشتـيحيف، چون راه تو راه شرک استدر تعصب، نفهمـي حقيقــتجمله اصحاب جاهل، تو عالممولوي جاهل است يا که سعدي؟يـا کـه خيـام يـا ابـن سينـا؟يا سنايي كه عارف ترين است؟يـا شهاب الـديـن سهروردي؟افتخـــار همـــه فخـر رازيشيعه شـاه عبــاس هستـيمي روي قعر دوزخ، عزيـزمدشمن روضه ام، دشمن جهلدشمـن منبـر و خود زني هادشمن فـرقه بـازي، تعصبدوست عقل و تحقيق و فكرمدشمن جهل و خشم و دروغـمدشمن اشـك و رنـگ سيـاهمپيــرو راه پــاك نبـــــي امچون عمر، ساده و رك و عاشقچـون علـي عـاشق اتحــادمچــون علي بـا خوارج بدم منخارجي كيست؟ ديد تك بعديخـــارجي كيست؟ آدم احمقخارجي كيست؟ ديد گنجشكيدشمن شبهه مـردان احمـــقگـوش اينها به قرآن شده كـرپس رها كن كه اينها اسيرندچـون بميرنـد بيـدار گـردندچون قيامت شود، شرمسارنددر سرت بـود فكـر شفاعتكـرد آخوند، گمراه و خوارتعقل را چون كه تعطيل كرديدر پي نفس دون، چون دويدي |  | هـم حسـود و خشـن هـم مـزوردشـمـن اهــل و بـيــت نبـوتعـاشق تفــرقـه دشمـن ديــندر تعصب چـرا مـي زنـي جوش؟زيـر تقليـد، چـون ره سپُــرديقصر و تخت و محافظ، محال استچونکه مبناش، وهم و خيال استاطلاعـــات تـــو چنـــد نــامينـزد احمد کـه پــاک است رد بودقاتـل و ظالـم و غــاصب و بــد؟همـنشينـان او زشـت و غــدار!عــده اي آدم ظـالـم و بــــد!جملـه شيطان صفت در نهـايت!عـــده اي آدم ظـالــم و بـد!ام کلثوم کـي همسـرش شـد؟غـافـلي، غـافـل از لام تـا كـامعقـل شيعـه چـرا گشتـه زائل؟حرف حق، تلخ شد تلخ شد حقکس نمـي رفـت انـدر سقيفــهدر تخلف ز قـرآن، علمــــدار؟ناگهان يك شبه مثل كفـــار؟جمله بيمار دل، جمله مکــــار؟آمده، شيعه خود را زده خـوابجمله بيعت شكن، جمله غـدار؟جمله شيطان صفت، جمله مكار!ناگهان يك شبه اوج عصيان؟نــه اشــاره به يك نيمه آيتاز احــاديث پـوچ، از حماقتنـه ز آيـات قـرآن رحمــتنـه خبـر از احـاديـث فعليايکـه هستـي ابوجهل عالمسينه اش غرق بيماري کينخالي از دانش و در ضلالتبعد از آن مثل گرگي رها شدتـا دهـانـت به تکفير وا شدخشـم و اندوه بيهوده و کينفکـر کردي که ناف بهشتيواي بر آنکه با شرک پيوستکي رها مي شوي از ضلالـت؟عـادلي تو، همـه خلق، ظالميا که عطار شد شخص بعدي؟يـا کـه زيـد آن شهيـد مصفا؟يا غزالي كه او بهترين است؟يك نفر را بگو گر تو مردي!پس بفهمي اگـر اهـل رازياز اباطيـل علامـه مـستــيمـن ز افکـار تـو مي گريزمدشمن مفت خورهاي نا اهلقصـه قهـر خـالـه زنـي هادشمن جهـل، کينه، تقلبمثل يك روح بي كينه بكرمآيـه هــاي خـدا در فروغمعـاشق خنــده و نـور ماهمعــاشـق حـرفهاي علي امچون ابوبكر، صديق و صادقدشمـن آدم بيـســـــوادمدشمـن آدم احمـقـم مـــنمتعصب، هميشه سگ بعديدشمـن انتقــاد و راه حـــقعـاشـق رنـگ مكروه مشكيجاهلان سبك عقل نـــاحقمن چه گـويم ز دادار بهتـر؟عاقبـت در جهـالت بميـرنـدمات و مبهوت زين كار گردندسوي دوزخ، همـه رهسپارندقعر دوزخ شدي جاي جنت!بُـرد آخـر، بـه دارالبــوارتمست صـدهـا اباطيل كرديجاي جنت به دوزخ رسيـدي |

مذهب ما

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـذهب مـا شـده كينـه توزيمذهب كينه و غصـه و خشــممذهب گوش، يعني كه اسمعمذهب گوش، يعنــي شنيدممذهب آه و افسوس و غـصـهمذهب خمس، اين فرع بي اصلجــاي فكـر و تعقـل، تعبــدمـذهـب ســاز ناساز در دينكينـه از روي يـك مشت قصهمــذهب دشمنـي بــا تسننمـذهـب داد و فرياد و توهينمثـل طـوطـي سـزاوار تقليدمذهب نـذر و اميــد واهـيمذهب كينه توزي و نفريـنغصـه از قصـه هايي نديدهمذهب جعل و تاويل و تحريفمـذهب شك و ترس و تقيهمـذهـب بـا صحابـه تبـريبـا همـه اهـل عالـم، توليمذهـب منبـر و خود زني هادشمني روي دعـواي مـردهخالي از ذره اي فكر و تحقيقسفسطه مغلطه يا كه توجيهمــذهب انتظـار و تقيـــهمذهب جاي قرآن : مفاتيحجاي مسجد به تكيه رفتنخر شدن پاي منبر چه آسانمـذهب قبـه و قبـر و گنـبديـا علم يـا كتل يا كه زنجيراي مقلد تو تقليد مـي كـنشك نكن، شك سرآغاز كفر استپيشـواي جهنـــم شمــاييددين الله، شيرين و خوش بودطرز فكر شما چون خـوارجمنشـاء ديـن گريزي شماييددوست كـور و نـادان شماييددوست خر، چنان ضربه اي زد |  | داستـان غـم و تيــره روزيمذهب گوش نه، مذهب چشم مذهب چشم، يعني كه اقراءمذهب چشم، يعني كه ديدمبهر چه؟ بهر يك مشت قصهصيغه اين فصل تاريك بي وصلجـاي تحقيق،‌ تقليد، لابـــددوري از مسلمين، ‌لعن و نفرينمثل كودك ز هر قصه غصــه مـذهـب ديـن، بـراي تفننعاشـق قبر و زاري و تدفيـنمثل خـر هـر چه گفتند تاييدجـاي رفتـن بـه راهي الهيغصه از قصـه هايي دروغيننـه كسـي ديده و نه شنيدهمذهب مدح و تكفير و تعريفمـذهب مرگ و حدس و بليهبـا يهـود و مسيحـي تـوليبـا هر آنكس كه سني تبريقصه قهـر خـالـه زنـي هـاآن هم از قصه اي خاك خوردهزير صد گونه تبليغ، تحميقدر فرار از حقيقت به هر تيهزيـر هـر ظلـم و رنج و بليهشرك را جاي الله، ترجيحديـن و اسلام بـر باد دادنرايگان دين و ايمان به شيطانمهر و تسبيح و اذكـار بي حديا كه بر فرق سر تيغ شمشيرهر چه گفتيم تـاييد مـي كـنگرچه آخوند، خود، راز كفر استديــن الله را سـ‌‌‌َـم شمــاييدطرز فكـر شمـاهـا ترش بوداحمقانـه، ولـي گشتـه رايـجبدتـريـن نـوع از هـر بلاييدبهترين يـار شيطـان شماييدكـز سپـاه مغـول بـر نيـامد |

گفتگوي واعظ و عارف

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظي گفتـا كـه ايمان تـو كـو؟گفت دوري از حقيقت، بـازگـردگفت تـوبـه كـن بيا دنبال مـنگفت در تكيه جايت خالي استگفت پاي منبر من نكته هاسـتگفت قرآن را كنم تفسير، مــنگفت دوره كن مفاتيح الجنــانگفت شاد و خرمي اي دوزخيگفت اجبـاراً بيـا سـوي بهشتگفت دلهـا مـوم افسـون مننـدگفت مستـي بـوسه بـر رويم نزنگفت مستـي غـافلـي، هوشيار شوگفت بــايـد تـا مجـازاتـت كنمگفت خلقـي را هـدايـت كـرده امگفت دلشوره زدي در جـان مــن |  | گفتمـش آنجا كـه حرف زور نيـستگفتمش راه حقيقت، دور نـيستگفتمش افسوس، چشمم كـور نيستگفتمش تيـره است آنجـا، نـور نيستگفـتـمـش افسوس، زيرا ســور نيستگفتمش جهل و حقيقـت جــور نيستگفتمش مجنون نيم، مـاجـور نيـستگفتمش با غم كسي مسـرور نيستگفتمش در دين كسـي مجبـور نيستگفتمش نـيـشـت، كم از زنبورنيـستگفتمش مستيـم از انگـور نيـستگفتمش حرف خم و مخمور نيستگفتمش هنگام نفـخ صـور نيـستگفتمش صيـدي تـو را در تور نيستگفتمش حق، تلـخ باشد شور نيست |

مُحبان عمر و علي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـن بـه محبـان علـي و عمـردوستي صرف، خيالي است خامدوستـي صـرف نـدارد بهـــاءآن دو نفر دوست هم بــوده اندواي ز هـر قصه بي اصل و پوچواي ز افسانـه خــالـه زنــيواي بــه انـديشه پيــرزنـيواي بر آن مجتهد كم ســوادبـي خبر از عاقبت رفتـه گانوحدت و توحيد، هدف بايدت |  | توصيه اي داشته ام بي ضررمعرفت و فهم، بـُود پـر ثمردشمني صـرف نـدارد ضـررواي ز هـر دشمنـي پـر خطرمـايـه انـدوه و جنايات و شردر خـور نقـالـي كـوي و گذراي كه جواني، تو حذر كن حذرواي بـر آن پيـرو نادان و خرهم ز جهان هم ز خودش بي خبراول هـر كـار، شـرف بـايدت |

شك كن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازجهل دور شـو، كـه اگرتـوچنين شويارباب دين بخون تو چون تشنه ميشوندپـايـان كارتقليد، اي‌دوست: دوزخ استعلـم يقيـن و عيـن يقينـي رهـا كنـي |  | با پاكي و شرافت دانش قرين شوياينجاست لحظه‌اي كه توداراي دين‌شويتحقيق كن، كه لايق عـرش برين شويتحقيق مـن، بخوانـي‌وحـق اليقيـن‌شوي |

روحاني شهر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روحاني شهر، مست از باده جهلدر نيمه شب سياه شرك و كينـهمـن در عجبـم ز پيـروان اينـهانفريـن و سيـاهـي و عـزا و كينهافسوس كه شيطان زده بر گردنتانشيطانكهـاي مهـد فكـر پـوكـت |  | قومي ز پي‌اش روانه در جاده جهلبـي نور يقين، نهاده سجاده جهلهـر لحظه بـدون فكر، آماده جهلهستند عزيـزان به خدا زاده جهلافسار نگــون بختي و قلاده جهلهستنـد همـه از شكم مـاده جهل |

واعظ و مداح نادان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظ نادان، برايت خوشزباني كرد و رفتروح پاكت را دچار كينه بي جا نمود واي بر عمر گرانقدري كه در باطل گذشتناله و نفرين، غرور و خشم، جهل و تيرگيقصه‌هايي جعلي و افسانه‌هايي پوچ خوانداختلاف و كينه اندر امت احمد فكنددر سپاه جهل، سردمدار راه كفر شد |  | بعداز آن مداح احمق،نوحه‌خواني كرد ورفتفكركردي روي منبر، نكته‌داني كرد ورفتواي بر آن پيرمردي كه جواني كرد ورفتروي ناداني و كينه، بدزباني كرد و رفتبيخدا شدچون كه باشيطان، تباني كرد ورفتدرخيال‌خام خودچون‌روضه‌خواني كردورفتخانه تزويرها را پاسباني كرد و رفت |

اگر . . .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر شب تا سحر قرآن بخوانيسپاه كفر را درهم بكوبيهر آنجا خواست پاي تو بلغزدبدون مسكن و مال و مناليسرايت كلبه اي خالي و كوچكشهادت را پذيرايي كني تو |  | تمام روزها روزه بگيريشوي پيروز ميدان با دليريكني ياد خدا و سر به‌ زيريبه زير پاي تو باشد حصيريغذايت تكه ناني و شيريبه زَهري يا كه شمشيري و تيري |
|  | ندارد ذره‌اي سود اي عزيزماگر هنگام مردن، خر بميري |  |

بترس

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نعره هاي آدم غرق جنون بترساز آنكه زشت‌چهره‌تر ازديو شد نترسرنگ سياه، خون به دلت مي كند بدانشيطاني است رسم و ره مفتيان شهرگيرم كه تا كنون سر تو شيره مال شدزنهار، قصه ها نشود اعتقاد تو |  | ازواعظي كه رفته پي چندوچون بترسازآن كسي‌كه زشت‌شده ازدرون بترساز رنگهاي تيره‌تر از رنگ خون بترساز ديو جهل و نغمه روحانيون بترسبگذشت آنچه بود، عزيزم كنون بترسزين قصه‌هاي له شده اندرقرون بترس |
|  | از ديو جهل و آدم مداح و حرف مفتاز گريه و سياهي و فرياد و خون بترس |  |

دين الله

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مذهب شيطان ز راه گوش بودواعظ تكيه مانند زنانچون خوارج، ديد او گنجشكي استآنكه ايمان تو را دزديد، اوملتي كه تابع احساس شدآدم كاري و دانا ساكت استمن، ولي بسيار دارم غصه هاآنكه با افسانه ها دلخوش شدهديو را ديدم شبي با جهل گفتآنكه جاهل مي دود دنبال نفسمذهب ما مذهب افسانه هاست |  | مذهب الله، عقل و منطق استغرق نفرين و عزا و نق نق استفكر اينها با حقيقت، عايق استبدتر از صدها هزاران سارق استحاكماني احمق و خر، لايق استآدم نادان و ابله، ناطق استكار من اي دوست، نزديك دق استدشمن عقل و دليل و منطق استدوستي ما ز عهد سابق استقاسط است وناكث است ومارق استمذهب الله، عقل و منطق است |
|  | مذهب ما مذهب گوش است و خشممذهب حق، ضد اشك و هق هق است! |  |

دارم درون سينه ز اندوه آهها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دارم درون سينه ز اندوه، آههااز سرزمين جهل، گذشتم به نور علمبا رند و مست و عاشق و ديوانه وگدازين زندگي مسخره اين شبهه مردهااز كشوري كه پرشده است از خرافه‌هااز ملتي كه يخ زده و بي تفاوت استاز مردمي كه در پي افسانه ها شدندخورشيد، روشني‌ندهد شخص كور راحتي گريخت عيسي از جمع احمقانخاموش‌باش، مرگ تورا حكم مي‌كنند |  | جانم فداي قافله بي پناههارفتم هزار مرتبه از كوره راههاراحت ترم ز مجمع ظاهر صلاحهابا اين صوابهاي خنك، اين گناههااز مذهبي كه پر شده است از الاههاغمگين نشسته در كفني از سياههابا اعتقادهاي سبكتر ز كاههابيهوده است جهد من و شاهراههااينان که مي روند به سوي تباههافريسيان احمق سطحي نگاهها |

اي كه با ياران پيغمبر بدي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي كه از روي تعصب آمدياعتقادات تو روي قصه هاستدر قيامت رو سياه و شرمسارروي حرف يكسري مداح خرموجب اسلام تو فاروق بودمثل شيطان مي شوي تو دوزخي |  | اي كه با ياران پيغمبر بديآزمايش گر شود راحت ردينا اميد از رحمت و از احمديآتش كينه چرا بر جان زدي؟از حسودي تهمت و بهتان زديرانده و مطرود نور ايزدي |

كار جاهل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار جاهل، نگاه است و تقليدهر چه بشنيد، بي شك پذيرفترفت، گمراه در راه اجدادبست، چشم خرد بر حقيقتجاي قرآن، مفاتيح را خواندجاي مسجد، به تكيه ها رفتپاي منبر نشست و چه آسانعاشق كينه و خشم و نفرين |  | هر چه گفتند، تسليم و تاييدهرچه را ديد، بي شك پسنديدكرد، بدبختي خويش تجديدحرف حق را چو بشنيد، خنديدجاي تحقيق، تاييد و تقليدغرق شد در تباهي و ترديدرفت از روح او نور توحيددر پي گريه و اشك و ماتم |

با جهالت برو تا جهنم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشق قصه هايي خياليدشمني هاي پوسيده و پوچذهن تو خالي از عقل و تحقيقعاشق رنگ مكروه تيرهدوست داري هميشه بگرييمثل زنها گرفتار كينهپايه اعتقادات تو شدزير فرهنگ ناداني و مرگ |  | داستانهاي بس ايده آليدوستي هاي بي جا و خاليفكر تو خالي از هر سئواليهر چه كه هست در آن ملاليدوست داري هميشه بناليآنكه او هست شبه رجالي قصه هايي ز راوي غاليمي شوي دفن، آرام و كم كم |
|  | با جهالت برو تا جهنم |  |
| تا كجا بند تقليد هستي؟غرق درياي شركي چه حاصلاز اباطيل علامه مستيمثل اجداد، مقبول شيطانمست يك مشت، افسانه گشتيحرف حق را شنيدي ولي حيفدر تعصب شده قلب تو سنگخوردي از ميوه جهل و ناچار |  | مي وزد باد و تو بيد هستيفكر كردي كه توحيد هستيدر پي رد و تاييد هستيآخر سال، تجديد هستيخام يك مشت، اميد هستيمثل آنكس كه نشنيد هستيفارغ از شك و ترديد هستينيستي در خور نام آدم |
|  | با جهالت برو تا جهنم |  |
| نا اميدم از اين مردم غمشبه مردان نادان و احمقشبه اسلامهاي خوارجمثل انعام يا كمتر از آنعاشق وردهاي مفاتيحظاهر حرفها آب زمزمجاي الله در پيشگاهِراه تو كج ترين راه باشد |  | خسته از اشك و زاري و ماتمشبه زنهاي بيچاره و كمشبه علامه هاي مؤممديو جهلند چون شبه آدمدر بهشت است گويي مسلمباطن كارها آتش و سمقبه و قبر، شد گردنت خمرو به دوزخ به صف مقدم |
|  | با جهالت برو تا جهنم |  |

آخوند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خسته شد ملت از حال آخوندمسخ شد آیه های خدا ازسال گرگ است تقویم امسالعین کفر است اقوال این مستتو برو کار کن ای برادرجور بی حالیش را کشیدندای بسیجی به روز قیامتپاک کن ای خدا کشورم راکل دریای مازندران رفتکی شود پر ندانم از این نفتحد پایان ندارد بدانیدملت شیر و خورشید افتادحرف حق را نگردد پذیراجز دروغ و خرافه نبینیدر جدال است با اهل سنتبی گمان حرف حق و شجاعتحال ما را گرفت این تبهکارزرق و مکر و فریب و ریا بودذهن شیطان دون هم ندانستجیب من، جیب تو، کی گشادستزیر روسیه و چین شده پهندر قیامت ببینی که شیطانبا نوکش بیضه دین شکستهتوبه و عذر خواهی نبینیشانس دارد عجیب این تبهکاردیدم ابلیس هنگام چینشرفت اسلام از کشور مانیست در ذات اسلام عیبیکی رها می شود ای خداوند |  | از تمامی اعمال آخوندآن احادیث پر قال آخوندیا به دیگر زبان سال آخوندعین شرک است افعال آخوندخمس مالت شود مال آخوندآن مریدان فعال آخوندزیر باری و حمال آخونداز تمامی عمال آخونداز زد و بند و اهمال آخوندآن شکمهای چون وال آخوندآرزوها و امیال آخوندمثل بره به چنگال آخوندآن سر بی مخ و کال آخوندتا که وا می شود گال آخوندذهن بیمار و دجال آخوندبشکند یال و کوپال آخوندپس بگیریم ما حال آخوندتا به حافظ زدم فال آخوندتا کجاهاست آمال آخوندمال من، مال تو، مال آخوندپاچه خواری و دستمال آخوندبر صراط است حمال آخوندجای آن بر پر و بال آخوندزان زبان به حق لال آخوندبس بلند است اقبال آخونددر کفش داشت غربال آخوندتا وطن گشت اشغال آخوند هست اشکال، اشکال آخوند ملت ما ز چنگال آخوند |

تقلید و جهالت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقلید و جهالت همه جا درد سر ماستآتش زدن پرچم و سر دادن فریاد |  | در هر طرفی فتنه و شر زیر سر ماستسر شاخ شدن با همه تنها هنر ماست |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست |  |
| تا دست ولایت به سر ماست ذلیلیمدنباله رو و تابع شیطان رذیلیم |  | گر دست خدا بود همه پاک و خلیلیمهر نطق شما مایه شر و ضرر ماست |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست |  |
| این سایه شیطان است نه دست خداونددر کشور مشرکها بی مثل و بدیلیم |  | در جهل و خرافات شده دین تو در بنداندر سر هر ملت ترس از خطر ماست |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست |  |
| یا رب تو ببخشای که این قوم جهولندباطن همگی بچه ظاهر همه غولند |  | از فتنه آخوند همه زار و ملولندبدبختی ماها همه از گوش کر ماست |
|  | انگار که دستان خدا روی سر ماست |  |

شد قيامت، امامت نيامد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سرت جز جهالت نيامدشد قيامت، امامت نيامدآفتابي ز دانش در آمددر پي جهل و تقليد و تكراراي برادر خودت فكر خود باشگيرم آيد اگرچه خيال استهست قرآن امامي كه زنده ستعاقبت جز ندامت نماندخوب باش و ز اوهام شو پاكعقل و ادراك داري به پاخيزدر دلت جز عداوت نماند |  | شد قيامت، امامت نيامد[[67]](#footnote-67)در سرت جز خلافت نيامدعمر جهل و جهالت سر آمدشيعه شد در جهالت سر آمد شد قيامت، امامت نيامد باز سودي به حالت نداردنه امامي كه افسانه آمدنیست جز شر برایت پیامدقعر دوزخ رود نيت بد قبل از آني كه عمرت سرآيدشد قیامت، امامت نیامد |

**\*\*\***

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون امام شما غائب آمدرفت نائب به جايش فقيهياز فقاهت ولايت در آمدمطلقه شد ولايت چو شاهيزد عقبگرد جاي ترقيخشت اول كه كج رفت اين شدجاي قرآن مفاتيح آمدچون كه قرآن روايت زده شداصل رفت و گرفتار فرعيماصل توحيد باشد، كجائي؟اين صفائي كه ديدي دروغ استمثل ترياك تخدير آني استمثل گوساله سامري بودتو مشو ايمن از مكر آخوندكرد آخوند گمراه و خوارتدر پي نفس دون چون دويدي |  | خمس حاضر شد و نائب آمدآمد آنجا به شكل وقيحیچون زمان ولايت سر آمدملت از چاله آمد به چاهيلنگ شد هر دو پاي ترقيتا خرافات مبناي دين شدنوبت رد و توجيه آمدعقل رفت و حكايت زده شدمثل خر زير آوار فرعيمقبر و گنبد ندارد صفائيديو شرك است و افسار و يوغ استمعجزه نيست اين امتحانيستبا صدائي كه جادوگري بودمثل شيطان بود فكر آخوندبُرد آخر به دارالبوارتجاي جنت به دوزخ رسيدي |

علي يا شيعه؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شيعه گريه، علي لبخندشيعه مفتون رنگ سياهشيعه افسانه هاي پوشالي شيعه احساس، علي فكر استشيعه توهين، علي آقاتقيه شيو‌ه دورويي هاستشيعه دنباله رو، علي تكروشيعه بيچاره خرافات استشيعه نذر و علي عملشيعه شِكوه علي تسليمتيغ شيعه بروي فرق خويششيعه باطل، علي عادل |  | شيعه دوري، علي، پيوندعلي اما سپيد مثل ماهعلي اما حقيقتي عاليفكر او مثل روح او بكر استشيعه نفرين، علي والاعلي اما صريح و رك و راستشيعه ها كينه جو، علي خوشروعلي اما شه مراعات استعلي اصل و شيعه بدلشيعه خواري علي تكريمذوالفقار علي است پيشاپيششيعه جاهل، علي عاقل |

منش متعصبين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون خوارج در تعصب سوختيپاسدار مكتب يك مشت دزدكينه جو و احمق و غالي منشعالم تو مثل احبار يهودكور خورشيدند خفاشان جهل |  | مثل غالي ها گناه اندوختيشير جهلند اين گروه زن به مزدتو كجايي چون علي عالي منشكر شوند اينها به هر عيسي سروداين سبك عقلان و اوباشان جهل |

شرك و جهل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا چهره جهل را نشان خواهم داديا ريشه شرك را مي خشكانم |  | يا راه به سوي كهكشان خواهم داديا بر سر اين قضيه جان خواهم داد |

جهالت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نماز جاهلانه مثل بازيستچرا شيعه نمي خواهد بفهمد |  | نياز از واسطه يك حقه بازيستوضوي با جهالت، آب بازيست |

خوارج مثل حیوانند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوارج مثل حيوانند اي دوستخوارج دست شيطان داده افسارخوارج پشت دين و ريش و تسبيحخوارج فكر كرده عين حقندخوارج در تعصب رشد كردندسپيدي را بسي مكروه دانندخوارج عاشق رنگ سياهندخوارج مستحق لعنت حقخوارج غير آنچه دوست دارندمبادا از خوارج باشي اي دوست |  | حقيقت را نمي دانند اي دوستبراه جهل آسانند اي دوستموجه يا كه پنهانند اي دوستولي بدتر ز شيطانند اي دوستنمي‌ميرند سگ جانند اي دوستسياهي را نگهبانند اي دوستسيه كار و سيه بانند اي دوستبراي اينكه شيطانند اي دوستكتابي را نمي‌خوانند اي دوستز دين و عقل، خارج باشي اي دوست |

خوارج

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پشت نقاب دين شده پنهان، خوارجندحزب الله است انگار عنوان اين گروهدر دستهايشان علم حب اهل بيتاز كينه و تعصب اين قوم نابكارچون فكر مي كنند كه حقند و با خدايك ذره احتمال خطا هم نمي دهندالله پرده ها زده بر گوش و چشمشاناينها خلاف خنده و آزادي و رفاهدر هر لباس وملت وديني كه بوده انداحمق خوارجند، خرابي خوارجند |  | در كار دين و دنيا نادان، خوارجنداما بدان كه آيت شيطان، خوارجنداما خلاف مكتب ايشان، خوارجندايران شدست كلبه ويران، خوارجندآدم كشند راحت و آسان، خوارجندفريسيان دشمن انسان، خوارجندپس غافلند از ره ايمان، خوارجنداز آفتاب و نور گريزان، خوارجندمثل مصيبتند كه اينان، خوارجندخواري خوارجند و شيطان خوارجند |

و تمام است مرا با تو سخن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و تمام است مرا با تو سخنخبري نيست به جز ناله و آهخسته از اينهمه نامرديهاغصه ما همه اش در تاريخخنده ممنوع و عزاداري رسمدر عمل دوزخ رنج است و ستمهمه اش وعده و اميد و فريبگوسفنديم در اين راه سرابعمر تو مثل حبابي است بر آب |  | خبري نيست به جز مرگ و كفناثري نيست ز آرامش و منمردم حيله گر عهد شكنوطن ما همه اش بيت حزندين نمايش شده و حرف زدندر سخنراني جنات عدنهمه اش صحبت پيروز شدنسر ما مي رود آخر از تنو تمام است مرا با تو سخن |

روز جزا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روز جزا كه شافع شيعه عمل بوددرپيشگاه حق چو همه جمع مي‌شوندبا فكرهاي تلخ تر از زهر شوكراناينها خوارجند كه از دين جلو زدندگمراه مي دود پي ارشاد ديگرانشرك است راه مردم نادان و كم خرد |  | چون بي‌عمل بودهمه چيزش بدل بوداو بدترين خلق ز كل ملل بودپنداشته كه ماحصل او عسل بودافسوس زان نگاه كه در جهل حل بودمانند آن طبيب كه يك عمر كل بودجاي عمل تمام وجودش امل بود |
|  | اينجا هزار فرقه و صدها گروه شركاينجا هزار قدرت و چندين دول بود |  |

شكوه علي از مدعيان حب او

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چيزيست در دلم كه نه تغيير مي كندفرياد مي شود كه بجوشد ز دل وليتنهاييم بزرگترين، پادشاهيستمن را هزار جهل، گريبان گرفته اندچيزيست در نهاد من اي كوه سربلندتوحيد ناب مي شوم و آب مي شومانگار، عشق دارد تفسير مي شودافسوس از حماقت آنكس كه بعد من |  | من را به سوي مرگ، سرازير مي كندچون عقده در فضاي گلو گير مي كنددل را براي حادثه ها شير مي كندمن را هزار فاجعه تقدير مي كندچون غده تير مي كشد و پير مي كندانگار، زهر دارد تاثير مي كندهر چند ديو دارد تزوير مي کندراه مرا تعصب و تعبير مي کند |
|  | فكريست در سرم كه نمي آيدم به لبچيزيست در دلم كه نه تغيير مي كند |  |

خداحافظ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا حافظ ای کشور لعنتیخرافات می ریزد از کوی توتمامی بدبختی ما ز توستاگر مام میهن شود بی پدرولی هر خری می زند دم ز توز دیدار تو خون شده این دلمچرا مثل خر می کنید انقلابزیاراتتان مملو از لعنت است |  | پر آشوب بوم و بر لعنتیبه همراه هر باور لعنتیتو ای نفت، ای گوهر لعنتینگویم به او مادر لعنتیهزاران هزار انتر لعنتیتو نادان کور و کر لعنتیشماها در این خاور لعنتیبرای همین آخر لعنتی |
|  | خدا حافظ ای رهبر کور دلخداحافظ ای اکبر لعنتی |  |

جمهوري قُلابكي

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

این اقتدار آبکی، دارد سقوط کند

مهدی موهوم شما، آخر نمی آید ولی

بنیادهای آهکی، دارد سقوط می کند

این بچه شیطان ریا افتاده از مرگ و عزا

مانند کاهی طفلکی، دارد سقوط می کند

کار بسیجی مظلمه باتوم و اشک آور قمه

آخوند با هر مسلکی، دارد سقوط می کند

سهم امام و روضه ها، بیکاره های حوزه ها

خمس و زکات قلکی، دارد سقوط می کند

از امر منکرهایتان، از نهی معروف شما

این امر و نهی سیخکی، دارد سقوط می کند

از بوق تبلیغ شما، شد مثل طوطی فکرما

این خط دهی زورکی، دارد سقوط می کند

ساز مخالف شد هدف، آمد فساد از هر طرف

آری نظام جلبکی، دارد سقوط می کند

حق آید و باطل رود، پای شما در گل رود

اندیشه شیطانکی، دارد سقوط می کند

اندیشه های آبکی، تحلیلهای یخمکی

آن شیخ ریش و پشمکی، دارد سقوط می کند

باد هوا شد وعده ها، خاموش شد آن نعره ها

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

كشورم را ....

كشورم را خراب مي بينم

ملتم غرق خواب مي بينم

مردمم خوش خيال مي باشند

نقشه ها را بر آب مي بينم

مال را منتهاي آمال

عشق را توي خواب مي بينم

من خرابي دين مردم را

ناشي از انقلاب مي بينم

من وجود تو را اي آخوند

مرگ اسلام ناب مي بينم

من ظهور و قيام منجي را

يك دروغ، يك سراب مي بينم

من به راه خدا كه آسان است

واسطه، سد و باب مي بينم

كشتي اقتصاد نفتي را

غرق در منجلاب مي بينم

همه جا را خراب بي نظمي

همه جا اضطراب مي بينم

از براي چپاول و غارت

چين و روس، پا ركاب مي بينم

هر كجا دزدي و خيانت شد

دست عاليجناب مي بينم

عدل را از اصول شيعه

ظلم را بي حساب مي بينم

هر كسي نغمه مخالف زد

گردنش در طناب مي بينم

كار صنعت شكسته تحريم

شورش و اعتصاب مي بينم

مصلحت را چماق مي كوبند

كار بد را ثواب مي بينم

عكس آقا به ماه و ملت را

غرق رنج و عذاب مي بينم

چونكه قرآن هميشه متروك است

كشورم را خراب مي بينم

سرود ملي انجمن پويندگان راه شرك

من گوش، جز به نغمه باطل نمي كنم

جز كفر و شرك، چيزي حاصل نمي كنم

نادانم و مقلدم و در مسير جهل

هرگز سئوال، از آدم عاقل نمي كنم

طعم هواي نفس، چه شيرين و جالب است

من گوش، جز به خواهش اين دل نمي كنم

اندر قفس، محقق يكسو نگر منم

هي با توام، نگاه كنم، گل نمي كنم

در حالت تقيه، چو روباه مي رسم

هرگز غلاف توطئه، حامل نمي كنم

مي ترسم از حقيقت و خفاش وار من

در سرزمين خورشيد، منزل نمي كنم

هرگز كتاب و حرف مخالف نخوانده ام

خود را دچار معضل و مشكل نمي كنم

در راه جهل، مي دوم آسان و چارنعل

دل را ز فكر باطل، حائل نمي كنم

دكان دين فروشي و تقليد دائر است

پس چاره اي به حل مسائل نمي كنم

با منتهاي آمال، اندر بحار شرك

انديشه از خرافه غافل نمي كنم

تا هست كربلا و مفاتيح سرخوشم

قرآن و كعبه چيست؟ حاصل نمي كنم

در قلب سنگ من، نرود آب علم و دين

دل را به غير بدعت، مايل نمي كنم

هنگام شك و ترديد، من نفي مي كنم

در اينچنين مواقع، دلدل نمي كنم

من جز حديث غالي، باور نمي كنم

من، گوش، جز به نغمه باطل نمي كنم

رنگ سياه رنگ عشقه!!

علامت غم و ويرانيَست رنگ سياه

نشانه بد نادانيَست رنگ سياه

براي قوم خوارج چه رنگ زيباييست

بله تهاجم شيطانيَست رنگ سياه

قرين غصه و اندوه و ضجه و آن است

خلاف شادي و شادمانيست رنگ سياه

نقاب چهره تزوير در نفاق و كين

عذاب دوزخ جاودانيست رنگ سيا ه

به هيچ حالت و نوعي ندارد استحباب

كه ننگ مكتب انسانيست رنگ سياه

سفيد باش به فكر و به جامه و به جهان

كه شر و نكبت شيطانيست رنگ سياه

براي اينكه به سنت نبوده اين شيوه

خلاف رسم مسلمانيست رنگ سياه

چقدر روشن و سادست بيت آخر من

جهان تيره ظلمانيست رنگ سياه

اسلام ناب آخوندي!!

اسلام، خراب است از واسطه و باب

ملت، همه نادان، حكام، همه خواب

ويران، شده قرآن، از نقل روايت

از اينهمه توجيه، از اينهمه آداب

سنت، شده يك وهم، در پيچ و خم فقه

در تاب و تب عرف، از واسطه و باب

توحيد شده شرك، در سايه مرقد

تو غافلي از رب، دلبسته به ارباب

در كوي خرافات، فكر تو شده مسخ

عمرت به فنا شد، عاقل شو و بشتاب

تقليد، تو را برد، تا قعر جهنم

آهسته و كم كم، بي علت و اسباب

توحيد يا شرك؟

با ملتي كه خواب، توحيد را چه كار؟

با مذهب خراب، توحيد را چه كار؟

با گوشهاي كر، اين حرفها چه سود؟

با كور آفتاب، توحيد را چه كار؟

تغيير قوم هست، آغاز هر صلاح

در زهر انقلاب، توحيد را چه كار؟

اعدام يا ترور، محصول شورش است

با ترس و اضطراب، توحيد را چه كار؟

از باب و واسطه، شد دين تو خراب

اندر حضور باب، توحيد را چه كار؟

چون شرك خالص است، افكار زشت تو

در اين خلوص ناب، توحيد را چه كار؟

ويرانه شد دلت، از ظلم ظالمان

با اين دل كباب، توحيد را چه كار؟

در روز واپسين، با كوله بار شرك

مي آيد اين خطاب، توحيد را چه كار؟

با گنبد و ضريح، با قصه و فريب

با رنگ و با لعاب، توحيد را چه كار؟

**پایان**

1. چفیه: پارچه ای که حزب اللهیان و بسیجیان و حامیان ولایت فقیه به گردن خود می اندازند. [↑](#footnote-ref-1)
2. روزنامه کیهان و گردانندگان احمق و خرافی آن، در حمایت از نظام ولایت و حزب گمراه و منحرف خویش هرگونه چرند و مزخرفی را انتشار می دهند و نسبت به گروههای مخالف، بسیار متعصب هستند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عکس خمینی در جریان مخالفتهای باندهای سیاسی، در خیابانی پاره شد و فیلم آن منتشر گردید و باعث جنجال فراوانی شد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - جناب خمینی در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا تاکید کرد که آب و برق و اتوبوس مجانی خواهد شد!! [↑](#footnote-ref-4)
5. مهدی دانشمند آخوندی رافضی و اهل اصفهان که در تعصب و بی شعوری و بی تربیتی نظیر ندارد و بر بالای منبر خود انواع دروغ و خرافات را به خورد مردم می­دهد و اهل سنت و شیخین را حرامزاده می خواند، آری این است نتیجه و ثمره ولایتی که شیعه از صبح تا شام در بوق و کرنا می کند، البته جناب دانشمند احمق بوده و عقایدش را بر زبان آورده، ولی بقیه ایشان زیرک بوده و حفظ ظاهر می کنند و بالای منبر و مقابل رسانه ها چیزی نمی گویند. [↑](#footnote-ref-5)
6. می گن: می گویند [↑](#footnote-ref-6)
7. میشن: می شوند [↑](#footnote-ref-7)
8. فرشتن: فرشته هستند [↑](#footnote-ref-8)
9. پوشالین یعنی پوشالی هستند و همینطور خالین یعنی خالی هستند [↑](#footnote-ref-9)
10. گر: بدون موی سر، طاس ، کچل [↑](#footnote-ref-10)
11. آدم لختی: آدم لات و بی سر و پا و عربده کش، دارای فساد و اخلاق منحرف [↑](#footnote-ref-11)
12. دینو: دین را [↑](#footnote-ref-12)
13. ملعبه: بازیچه [↑](#footnote-ref-13)
14. نمیشه: نمی شود [↑](#footnote-ref-14)
15. نگین: نگویید [↑](#footnote-ref-15)
16. نکون: نکن [↑](#footnote-ref-16)
17. شوما: شما [↑](#footnote-ref-17)
18. مثل همن: مثل یکدیگرند [↑](#footnote-ref-18)
19. انرژیمون هسه شد: انرژی ما هسته ای شد [↑](#footnote-ref-19)
20. گشنه: گرسنه [↑](#footnote-ref-20)
21. بده: بد است، دشمن است [↑](#footnote-ref-21)
22. دلدون: دلتان [↑](#footnote-ref-22)
23. چی چیس؟ : چی چیز است؟ [↑](#footnote-ref-23)
24. پدر سوختگیس: پدر سوختگی است، یعنی حقه بازی است [↑](#footnote-ref-24)
25. براتون: برایتان [↑](#footnote-ref-25)
26. اسخون: استخوان [↑](#footnote-ref-26)
27. قصه هاس: قصه ها است [↑](#footnote-ref-27)
28. بقیعه: بقیع است [↑](#footnote-ref-28)
29. بوخون: بخوان [↑](#footnote-ref-29)
30. آباد کونین: آباد کنید [↑](#footnote-ref-30)
31. بقیعن: بقیع است [↑](#footnote-ref-31)
32. اند: آخر [↑](#footnote-ref-32)
33. خوارجن: خوارج هستند [↑](#footnote-ref-33)
34. گروه کاوه: گروهی رافضی در اصفهان که در تعصب و خشکه مقدسی و حماقت نظیر ندارند، آری وقتی آخوندها و الگوهایی چون جناب مهدی دانشمند بر بالای منبر، اهل سنت را حرامزاده می خواند، بنابراین شکل گیری چنین گروههایی نیز عادی است. [↑](#footnote-ref-34)
35. کوند: کند [↑](#footnote-ref-35)
36. حکومتو: حکومت را [↑](#footnote-ref-36)
37. نیشسته: نشسته [↑](#footnote-ref-37)
38. شیکسته: شکسته [↑](#footnote-ref-38)
39. کوجا: کجا [↑](#footnote-ref-39)
40. نکونین: نکنید [↑](#footnote-ref-40)
41. سرک نکش: فضولی نکن [↑](#footnote-ref-41)
42. می خاد: می خواهد [↑](#footnote-ref-42)
43. بومونی: بمونی [↑](#footnote-ref-43)
44. البته متذکر می شویم که خوارج، خرافات روافض را ندارند و تنها در تعصب و خشک بودن مانند حزب اللهیان رافضی هستند و حتی خوارج امروزی بسیار معتدل شده اند و مثل گذشته دشمن علی نیستند. بنابراین در اینجا از خوارج محترم از بکارگیری این کلمه عذرخواهی می کنم. [↑](#footnote-ref-44)
45. پرسه: گشت و گزار [↑](#footnote-ref-45)
46. اونو: آنرا [↑](#footnote-ref-46)
47. می بندن: می بندند [↑](#footnote-ref-47)
48. پاش: پاها، پاهایش [↑](#footnote-ref-48)
49. روش: روی آن [↑](#footnote-ref-49)
50. بسه شد: بسته شد [↑](#footnote-ref-50)
51. سنیای: سنیان، اهل سنت [↑](#footnote-ref-51)
52. می افتین به فس و فس: می افتید به بیچارگی و در به دری [↑](#footnote-ref-52)
53. دینیس: دینی است [↑](#footnote-ref-53)
54. آدمای: آدمهای [↑](#footnote-ref-54)
55. مونده: مانده [↑](#footnote-ref-55)
56. جوونا: جوانها [↑](#footnote-ref-56)
57. زیمین: زمین [↑](#footnote-ref-57)
58. گمون کنم: گمان کنم [↑](#footnote-ref-58)
59. آسمونا: آسمانها [↑](#footnote-ref-59)
60. مثی: مثل، ماننده [↑](#footnote-ref-60)
61. کارای شیعه: کارهای شیعه [↑](#footnote-ref-61)
62. چقده: چقدره، چه اندازه [↑](#footnote-ref-62)
63. برسین: برسید [↑](#footnote-ref-63)
64. بسازن: بسازند [↑](#footnote-ref-64)
65. سنیس: سنی است، کافر حربیس: کافر حربی است. [↑](#footnote-ref-65)
66. میشین و میرین: می شوید و می روید. [↑](#footnote-ref-66)
67. امامت نیامد: امام تو نیامد [↑](#footnote-ref-67)